

# طهماسب به روایت طهماسب

● زهرا علی محمدی

■ تذکره شاه طهماسب  
■ به تصحیح کریم فیضی  
■ قم، انتشارات مطبوعات دینی، ۱۸۸ص.

مقدمه

می‌دانیم که شاه طهماسب (۹۳۰-۹۸۴هـ.ق) در سنین کودکی به حکومت رسید؛ بر همین اساس، امرای قزلباش از فرصت بهره بردند و درصدد به دست گرفتن قدرت برآمدند. چند دهه‌ی اول حکومت شاه طهماسب تا صلح آماسیه (=۹۶۲هـ.ق) اوج این اختلافات و سرکشی‌های امرا و شاهزادگان درباری چون سام میرزا و القاص میرزا بود و از سوی دیگر، دشمنان سنتی مذهب دولت صفوی چون ازبکان و عثمانیان، مرزهای ایران را مورد تاخت و تاز قرار می‌دادند. مورخان دوره‌ی شاه مذکور، به خصوص حسن بیگ روملو، قورچی مخصوص شاه طهماسب در کتاب خویش «حسن التواریخ»، این مسائل را در آثار خویش به خوبی به تصویر کشیده‌اند. شاه طهماسب، خود از جمله کسانی بود که سعی کرده است، مسائل فوق‌الذکر را در تذکره‌ی خویش ترسیم کند. البته او بیشتر مسائل مربوط به دولت عثمانی، چون حملات آن دولت به مرزهای ایران در زمان خود و سپس به صلح دو دولت پرداخته است. باید ببینیم چرا شاه بیشتر این جنبه‌ها را در نظر داشته است. در این مقاله سعی شده که به این موارد خاص پرداخته شود. نیز اهداف و انگیزه‌های شاه طهماسب از تألیف اثرش بررسی و تحلیل شود.

## معرفی تذکره شاه طهماسب

تذکره شاه طهماسب اثری است مستند به قلم خود شاه، که در آن به شرح حوادثی که از نظر او مهم بوده، پرداخته است، انگیزه‌های وی از تألیف آن، در طی این مقاله خواهد آمد. این تذکره با سخن طهماسب در مورد جلوس بر تخت سلطنت شروع می‌شود: «به تاریخ نهمصد و سی از هجرت، در محل چاشت روز دوشنبه نوزدهم شهر رجب، موافق به چین ثیل ترکی، جلوس بر سریر جهانبانی واقع شده، در سن ده سالگی» (ص ۴۷) و تا تسلیم شاهزاده بایزید و همراهانش به دولت عثمانی خاتمه می‌یابد.

تذکره، شامل یک «مقدمه» به قلم خود شاه و دارای فصولی با عناوین «ذکر حوادث سلطنت»، «شمه‌ای از احوال قاصرخان»، «در

تذکره شاه طهماسب اثری است مستند به قلم خود شاه، که در آن به شرح حوادثی که از نظر او مهم بوده، پرداخته است

## روایت طهماسب

این کتاب است که به نام «بیاض مکالمه شاه طهماسب با ایلچیان» موجود است. عقیده ژوسکی در برابر اظهار نظر هورن - که متن و ترجمه آلمانی تذکره را منتشر کرده بود، ارائه شد. هورن تذکره را خاطرات یا یادداشت‌های روزانه‌ی شاه دانسته بود.

طبق گزارش‌های شاه، نظر ژوسکی مورد قبول نیست؛ چرا که ما اذعان خود شاه را در این زمینه دیدیم، علاوه بر آن، سخن ما این است که چه لزومی داشت که شاه همه‌ی اختلافات و فتنه‌های داخلی امرای قزلباش را برای هیأت مذکور یادآوری کرده باشد؟ مهم‌تر آن که چطور می‌شود باور داشت که جریانات مربوط به خود بایزید و همراهانش - که بخش واپسین تذکره در همین رابطه است - در متن نطق مذکور گنجانیده شود؟ درحالی که در آن، سخن از سپردن بایزید

احوال القاسب میرزا» و «حکایت» است. از نظر براون، شاه طهماسب این تذکره را به تقلید از بابرنامه نوشته‌ی ظهیرالدین محمد بابر نوشته است.<sup>۱</sup> در حالی که خود شاه آشکارا به انگیزه‌ی خویش در تألیف تذکره چنین اشاره کرده است: «تذکره‌ای به قلم آورم که دانسته شود از ابتدای جلوس الی یومنا هذا احوال ما به چه نوع گذشته» (ص ۴۴)؛ و آ. ژوسکی، ایران‌شناس روسی با توجه به نسخه‌ی خطی بطرزبورگ تذکره، معتقد است که این اثر، صورت مذاکرات شاه با ایلچیان ترک است که در سال ۱۵۶۱ م. به ایران آمده بودند. او بر این عقیده است که شاه طی نطق غرابی برای هیأت سفارت، سعی کرد سیاست خود را خصوصاً در قبال دولت عثمانی توجیه کند. این نطق توسط خود شاه بازنویسی شده است. این اظهار نظر، بر اساس تحریر دیگری از اصل



چهل ستون قزوین - دوره شاه طهماسب صفوی

گفته است.

هم‌چنین نمی‌توان نظر هورن را نیز پذیرفت. در صورت پذیرش نظر وی، سؤالی که به ذهن می‌رسد، این است که آیا خاطرات شاه فقط به مسائلی چون شورش‌های سام میرزا و القاص میرزا، سرکشی‌های امرای قزلباش، نبردهای دولت صفوی با دولت عثمانی، صلح آماسیه و مسأله تحویل بایزید مختص می‌شود؟<sup>۵</sup> یا انگیزه‌ای برای دست زدن به تألیف تذکره داشته است. حدس ما بر این است که شاه تذکره‌اش را اندک مدتی پس از تمدید صلح آماسیه در ۹۶۹هـ. نوشته است و اساس نوشتن آن، توجیه کار خویش در تحویل بایزید و تأکید بر تمدید صلح مذکور بوده است. ذکر درگیری‌ها و اختلافات امرا و شاهزادگان از سویی و بیان تاکتیک‌های جنگی و احساس ناتوانی در برابر حملات عثمانی از سوی دیگر، نشان از احساس نیاز وی به صلح بود.

محمدحسن خان صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه)، در جلد دوم کتاب مطلع‌الشمس، تذکره شاه طهماسب را با نام «روزنامه شاه طهماسب اول صفوی طاب ثراه» چاپ کرده است. البته روزنامه‌ای که در صفحات ۱۶۵ تا ۲۱۲ مطلع‌الشمس به چاپ رسیده است، کامل نیست و چند صفحه‌ی آخر تذکره در آن مشاهده نمی‌شود.<sup>۶</sup>

#### موضوعات برجسته تذکره

۱- شورش و سرکشی‌های امرا و شاهزادگان: در تذکره، مواردی به صورت برجسته نشانه داده شده است. شاه از همان شروع تذکره، اختلافات امرا را یادآور می‌شود و درگیری گروهی از قزلباشان را ذکر می‌کند و در عین حال می‌گوید که «من بر این مقدمات مذکور صبر می‌کردم، تا ببینم در میانه خواسته کردگار چیست؟» (ص ۵۱). او در اثرش حملات عثمانی را ناشی از حماقت‌های برادرانش می‌داند. بخش بزرگی از تذکره‌ی وی به ماجرای شورش القاص میرزا (صص ۱۵۲ - ۱۰۷) و بخش دیگری از آن به عصیان سام میرزا در فصل «شمه‌ای از احوال قاصرخان» اختصاص دارد (صص ۱۰۳ - ۹۳). چنان‌که در فصل‌های مربوط به قاصرخان و القاص میرزا، آن دو را از مسببان تحریک دولت عثمانی برای دست زدن به حملات خویش گزارش می‌دهد. او از طرح چنین مسائلی دنبال چه بوده است؟ شاه طهماسب، به ادعای خود به قدرت‌طلبی‌ها و سرکشی‌های امرای قزلباش آگاه بود. این امر در زمانی که **دمری سلطان** و **اخی سلطان** در جنگ با ازبکان کشته شده بودند، آشکار می‌شود. شاه در این زمینه می‌گوید: آنان «بی رضای من [به نبرد] رفته بودند و می‌خواستند که رشید و صاحب داعیه باشند، ندانستند که کار به کوشش نیست».

هر که را جاه و مال و حشمت هست

جز به تأیید آسمانی نیست (ص ۵۶)

لحن او خطاب با **سلطان سلیمان عثمانی** محترمانه است و او را با عنوان «خواندکار» خطاب می‌کند. زیرا در هنگام نوشتن تذکره، در دوره صلح با دولت عثمانی بوده است. این امر، از دید برخی محققان



شاه طهماسب صفوی

نیز دور نمانده است و متذکر می‌شوند که این مسأله «به هیچ وجه در آثار مورخان آن عصر مشاهده نمی‌شود».<sup>۸</sup> ولی لحن حسن بیگ نیز در رابطه با عثمانی در کتاب *احسن‌التواریخ* همین‌گونه است و از سلاطین عثمانی به نیکی یاد می‌کند. حسن بیگ از ازبکان با عنوان‌های «ازبکان بدبند، خرمن‌سوز و دیوشعار» یاد می‌کند. حتی عنوان «خان» را برای سلاطین آنان به کار می‌برد؛ درحالی‌که برای دولت عثمانی عنوان «سلاطین» می‌آورد.<sup>۹</sup>

فکر و ذکر شاه این است که نکند باز سلطان عثمانی حملاتی را به ایران شروع کند. او پس از حمله‌ای که بعد از التجاء القاص میرزا برادرش به سلاطین عثمانی (سلیمان) صورت گرفته بود، حسرت می‌خورد که چرا عثمانی‌ها به حرف‌های وی گوش داده و حمله را آغاز کرده‌اند؟ حرف و سخن شاه این است که اولاً: می‌ایستی هوش و کیاست او را می‌آزمودند. ثانیاً: بعد از پناه بردن او، باز سلطان سلیمان می‌توانست او را برای گرفتن حقیقتش به ایران بفرستد که اگر مورد قبول نبود، آن وقت دست به حمله می‌زد. تهاجم آنان به مملکت خویش را چنان ناخوشایند می‌دید که حتی نگه داشتن برادرش را در نزد آنان در استانبول برای آن که زمانی به کارشان آید، ترجیح می‌داد (صص ۱۱۱ - ۱۱۰). او حتی عمل رستم پاشا محرک سلطان عثمانی در حمله به قلمروش را مورد نکوهش قرار داده و از این‌که قبل از آن که واقعیت

**طهماسب هر جا فرصتی می‌یابد، از درگیری و نزاع بین دولت خود با دولت عثمانی اظهار ناخرسندی می‌کند و می‌خواهد بیان کند عامل حملاتی که از جانب دولت عثمانی به قلمرو دولت صفوی در زمان خودش رخ می‌داد، همان امرای قزلباش و شاهزادگان صفوی بوده‌اند**

القاسب در دست ایشان است، نزاع و فتنه برطرف نخواهد شد» (ص ۱۲۹). او از جنگی که القاص عامل شروع آن بوده است، خسته شده و می‌گوید: «از غایت آزرده‌گی، القاسب را نفرین کردم و مناجات بسیاری به درگاه حضرت پروردگار کردم» (ص ۱۲۵).

کار خود گر به خدا بازگذاری حافظ

ای بسا عیش، که با بخت خداداده کنی (ص ۱۲۶)

۲- راهکارهای جنگی شاه طهماسب: دیدیم که شاه اسامی و جریانات فتنه‌گران و شورشیان معروف را در اثرش ذکر کرده است. وقتی نوبت جنگ می‌رسد، اطراف خویش را از امیران و بزرگان لشکری خالی می‌بیند. بنابراین وقتی خود را در برابر حمله‌ی دشمن می‌بیند، دست به اقدامات دفاعی می‌زند. تاکتیک‌های دفاعی وی، سوزن‌بندن محصولاتی بود که در مسیر حمله واقع شده بودند. او به کاری که می‌کرد کاملاً واقف بود و آن را یک نوع سیاست‌بازی

ماهیت جریان را دریابد و صدق و کذب سخن القاص را بفهمد، دست به حمله زده بود، ناراحتی‌اش را اعلام می‌کند (ص ۱۱۱).

طهماسب هر جا فرصتی می‌یابد، از درگیری و نزاع بین دولت خود با دولت عثمانی اظهار ناخرسندی می‌کند. در حمله‌ای که مسبب آن اولمه تکلواز امرای شاه بود<sup>۱</sup>، می‌نویسد: «چرا باید جهت اولمه و شرف بیک میان پادشاهان اسلام نزاع شود؟» (ص ۶۶) و از سوی دیگر اظهار هراس می‌کند که «آخر خود بر سر ما خواهد آمد، یا لشگری بر سر ما خواهد فرستاد» (ص ۶۷). ذکر موارد فوق توسط شاه در تذکره، به این دلیل بود که می‌خواست بیان کند عامل حملاتی که از جانب دولت عثمانی به قلمرو دولت صفوی در زمان خودش رخ می‌داد، همان امرای قزلباش و شاهزادگان صفوی بوده‌اند. دغدغه فکری او قبل صلح آماسیه فقط القاص بود که در بین عثمانیان بود. او عامل جنگ و نزاع با عثمانی را برادرش می‌داند. «باز به خاطر رسید که تا



بقعه شاهزاده حسین - قزوین دوره شاه طهماسب صفوی

همه بر این امر اتفاق نظر دارند که تذکره چون به قلم خود شاه طهماسب است شخصیت، روحیه و طرز تفکر او را بهتر از هر منبعی روشن می‌سازد و از این نظر، مؤثرترین اثری است که بر جای مانده است

## روایت طهماسب

شاهزاده سلیم پیدا می‌کند، در سال ۹۶۶هـ.ق با سپاهیانش به شاه ایران پناه می‌آورد. شاه نیز با این که با عثمانی‌ها تازه پیمان صلح آماسیه را بسته بود، او را می‌پذیرد (ص ۱۵۵). شاه، خود می‌گوید زمانی که بایزید به تبریز آمده بود، اعلام هراس از ما کرده بود. «به امرا گفتم که چون به الکا ما آمده، او را نمی‌توان گذاشت که به محال دیگر برود که فردا خواندگار از ما بدی خواهد دید». بنابراین با اعزام رسولی نزد بایزید، به وی قسم یاد کرده بود که او را تسلی داده و اعتماد بایزید را جلب کند که او را به پدرش سلیمان نمی‌دهد (صص ۱۵۷ - ۱۵۶). بنابراین شاه احتمال می‌داد با پناه ندادن بایزید؛ وی به نقاط دیگر ایران برود و فتنه‌انگیزی کند. اما بعد او را تحویل عثمانی می‌دهد و دلیل آن این است که بایزید، از او خواسته‌هایی داشته است. وی به شاه گفته بود: «القاسب که بدان جانب آمد خواندگار جهت خاطر او لشکر کشیده به الکا شما آمد. شما چرا ملاحظه نمودید و به من مدد نمی‌کنید؟» (ص ۱۵۸) شاه در تذکره نظرش را آشکار می‌کند: «خواندگار خوب نکرد که به سخن القاسب بر سر ما آمد و من همیشه می‌گویم که حضرت خواندگار را رستم پاشا بازی داد و سبک کرد. اکنون آیا من خود نیز چنین اشتباه بزرگی را مرتکب شوم؟ نقض صلح و عهد نمایم؟» «و با خود گفتم که این شخص [بایزید] با پدرش عاق شده... و آیا درست است که وی با خواندگار بدی کرده، معاونت یک انسان عاق را نمایم؟» (ص ۱۵۹). او در نامه‌ای به سلیمان شاه می‌نویسد: «اگر حضرت خواندگار با حرف جاهلان با ما بدی کرد، ما در عوض نیکی می‌کنیم و بر مقتضای حدیث عمل نموده، در آشتی می‌زنیم» (ص ۱۵۱). شاه بایزید را آدمی نادان فرض می‌کند و می‌گوید: «مرا چه لایق که من هم نادانی کرده با او متفق شوم؟» (ص ۱۶۰) سپس بایزید را به دست سلیم، نه سلیمان عثمانی می‌سپارد، که به قول خودش «نقض عهد» نکرده باشد (ص ۱۶۴). زیرا در صلح آماسیه، طهماسب با شاه سلیمان عهد بسته بود که هر کس از جانبین پناه به دیگری آورد، او را به دولت مقابل برگرداندند.<sup>۱</sup> پس عملکرد طهماسب در تحویل وی به سلطان سلیمان نوعی شکست قسم می‌شد. بنابراین، وی را به پسر دیگر سلیمان، یعنی شاهزاده سلیم تحویل می‌دهد.

می‌دانست. «کار و بار جنگ، بر عقلا و صاحبان هوش، واضح است که حکم بازی را دارد. به هر نوع که میسر شود و از پیش برود، می‌باید کرد که غنیمت را زبون خود کنی و کلام حضرت امیرالمومنین است: الحربُ خُذعه». در ادامه می‌گوید: «در حرب، خواه به گریز و خواه به فریب، نوعی می‌باید کرد که فرصت به دشمن نداد» (ص ۱۲۲). وی به امرا چنین می‌گوید: «لشکر روم به‌مثابه‌ی مرض آتشکده است که اگر در ابتدای طغیان، خواهی علاج کنی، مریض را می‌کشد و اگر ملاحظه‌ی آن نمی‌کنی، بد است» (ص ۱۲۳). او تنها راه جنگ با عثمانی را همین راه می‌دانست و سخنش در این بود که «سواى این، دیوانگی و بی‌صرفگی است» (ص ۱۲۴). تیزی‌بینی و نکته‌سنجی از آن‌جا آشکار می‌شود که مدت ماندگاری لشکر دشمن را بر حسب تعداد آن در محل سوزانیده شده تخمین می‌زند (ص ۱۲۳). و می‌گوید: «آن سرحد را تمام چول و ویران کنیم که مطلق آبادانی ده روز راه نباشد، تا آمد و شد ایشان برطرف شود» (ص ۱۲۹). این سیاست طهماسب نتیجه داد و: «مرکبان ایشان در کل لاغر و زبون شده، در میان اردوی ایشان قحط شده» است (ص ۱۳۰). او تدبیر سیاسی خویش را هنگام تصرف منطقه‌ی وان، در عثمانی، نشان می‌دهد. امرا شبیخون زدن به سپاهیان روم را پیشنهاد می‌دادند؛ ولی نظر طهماسب بر آن بود که اگر به سرزمین روم حمله برند، عثمانی سپاه خویش را از وان خارج می‌کند سازد (ص ۱۲۸). وی در این‌جا توان سپاه خویش را در نبرد با سپاه عثمانی بسیار اندک می‌دید و پیشنهاد می‌کرد که بعد از سوزاندن و تاخت و تاز و غارت، توقف نمایند و بازگردند (ص ۱۲۹). شاه حتی حمله غافلگیرانه را قبول نداشت. هنگامی که سلطان سلیمان عثمانی در جنگ با کفار اروپایی بود، امرای شاه طهماسب شاه را به حمله بر عثمانی تحریض و تشویق می‌کنند؛ ولی وی زیر بار نمی‌رود و در پاسخ می‌گوید: «به غزای کفار رفته به الکاء او نمی‌رویم و دین را به دنیا نمی‌فروشیم» (ص ۶۸).

۳- جریان بایزید و مسائل پشت پرده آن: فصل واپسین تذکره، در مورد بایزید، شاهزاده‌ی ترک، پسر سلطان سلیمان اول و جریان پناه آوردنش به شاه طهماسب است. او در طی اختلافی که با برادرش

## گزارش‌های تذکره در مورد حملات دولت عثمانی به قلمرو ایران و عوامل آن از مستندترین گزارش‌هاست

چه خواهد رسانید» (ص ۱۱۴). در ادامه احادیث و آیات بسیاری از قرآن کریم را در توجیه صدق حرف خویش در این رابطه می آورد. اغلب این آیات در رابطه با اهل بیت است. در جای دیگر باز خطاب به القاص می نویسد: «می دانم که حضرت خواندگار، شوکت و عظمت تمام دارد و به هر طریق که می خواهد، می تواند آمد». «اما من، مدد از حضرت «رب العالمین» و «مالک یوم الدین» - جل جلاله و عم نواله - می خواهم» (ص ۱۱۳).

از اعتقادات مذهبی او این بود که در سوزاندن ولایات دشمن، مساجد را مجزا می ساخت. خود می گوید: «مقرر کردم که هر جا مسجدی باشد، یکی از اعیان لشکر رفته در آن جا بنشیند که کسی متعرض مساجد نشود و سوای مساجد، تمامی خانه‌ها را می سوختند» (ص ۱۳۰). او مال عثمانیان را حرام می دانست و در موقع جنگ «چیزهای حلال از مرغ و گوسفند و روغن و آذوقه» را با خود همراه می برد و دستور می داد در ماه رمضان ماهی صید کنند تا حلال باشد (ص ۱۳۱). نیز در جایی به خاطر ماه رمضان جنگ با مسلمانان عثمانی را صلاح نمی داند و جنگ با گرجیان را تجویز می کند (ص ۱۴۸).

زمانی که القاص پس از درماندگی، دوباره به شاه روی می آورد، طهماسب با خود چنین می گوید که: «الحمدالله! من القاص را به آقای خود حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین اسدالله الغالب امیرالمؤمنین، حیدر علی بن ابی طالب - علیه السلام - سپرده بودم، او را گرفته، بدین حال به من سپرد». و پس از بازگشت او به نزد شاه، خطاب به القاص می گوید که: «دیدنی آقای من، از مددکار تو قوی تر بود؟ و تو را چون باز نزد من فرستاد» (ص ۱۳۷).

طهماسب فتح بغداد در سال ۹۳۵ هـ را «به مرحمت الهی و شفقت حضرات ائمه معصومین» مربوط می سازد (ص ۵۹). باز در خواب دیگری به ادعای خود، حضرت امیرالمؤمنین را می بیند که از طهماسب می خواهد به طواف مشایخ (شیوخ خاندان صفوی) برود و دوازده شمع نذری روشن کند. مدتی پس از آن در جنگ با عثمانی که سام میرزا عامل آن شده بود، پیروز می شود (صص ۹۶، ۱۰۳). و زمانی که خبر پناه بردن سام میرزا به دولت عثمانی را شنید، گفت: «کار او را به آقای خود حضرت شاه پناه، حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - حواله می کنم» (ص ۸۹).

حسن بیگ روملو این عمل شاه را در مضمون ابیاتی توجیه می کند: «شاهها چه سان آید کسی از عهده ی شکرت برون کز عدل و خلقت، خلق را زین سان بود آسودگی ادعای دین را سر به سر، بی تیغ کین کردی زسر نه دست تو دارد خبر، نه تیغ تو آلودگی»<sup>۱۱</sup>.

این امر نشان از این است که همکاری شاه در کشتار بایزید و همراهانش واکنش‌هایی را در پی داشته است. خود شاه طهماسب در تذکره‌اش ذکری از مرگ بایزید نکرده و اظهار بی‌خبری از کشتن او می کند و می گوید: «در عالم دوستی از خواندگار، توقع دارم که اذیت به سلطان بایزید و فرزندان او نرسد» (ص ۱۶۴). پس در جواب آنانی که از عمل شاه در تحویل بایزید، به «ریاکاری مشمئز کننده» یاد می کنند<sup>۱۲</sup> و آن را شرم‌آور و غیرانسانی می دانند<sup>۱۳</sup>؛ طبق گزارشات خود شاه باید گفت که طهماسب در چنین شرایطی به خاطر مصالح حکومتی مجبور به این عمل بود. در غیر این صورت، سلسله تهاجمات عثمانی به ایران تداوم پیدا می کرد. شاه نیز در تذکره‌اش در تلاش برای به بحث کشیدن این مسائل بوده است.

### اعتقادات مذهبی شاه طهماسب

شاه در جای‌جای تذکره شخصیت مذهبی و ارادت به ائمه معصوم را نشان داده است. نمونه بارز آن در این جریان است. گفتیم که القاص اعلام شورش کرده و به سلیمان شاه پناه برده بود. او نامه‌ای به برادرش نوشته و او را از کثرت لشکر عثمانی ترسانده و آن را به رخ شاه کشیده بود. شاه نیز ضمن جواب نامه‌ی القاصه، از مولا امام علی (ع) مدد جسته بود:

نقدیست که مصطفی مرسل

می کرد ورا به خود برابر

نقدیست عزیز و بس گرامی

دانی چه بود؟ ولای حیدر

نیز خطاب به برادرش گفته بود: «تصور می کنم که مرا نه لشکر هست و نه خزانه و نه اسباب و نه مددکاری از اهل عالم! خواهی دید که مددکار تو و نقدینه و اسباب که به تو داده، چه فایده خواهد رسانید و نقدینه من که مهر و محبت آقای من است و مددکار من، به من

این اثر، می‌تواند در شناخت اقوام قزلباش و امرای عهد شاه طهماسب مؤثر افتد. همچنین احوال آنان را بازگو نموده و موضع شاه صفوی را در آن رابطه بیان نماید.

## روایت طهماسب

### پی‌نوشت:

- ۱- ادوارد براون، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه بهرام مقدادی، جلد سوم، تهران، نشر مروارید، چ دوم، ۱۳۷۵، ص ۹۴
- ۲- جهانخسث ثواقب، تاریخ‌نگاری عصر صفویه و شناخت منابع و مآخذ، شیراز، نوید، چ اول، ۱۳۸۰، ص ۴۳؛ پیگولوسکایا و دیگران، تاریخ ایران (از دوران باستان تا پایان سده هیجده م)، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، چ چهارم، ۱۳۵۴، ص ۴۶۴.
- ۳- ثواقب، ص ۴۲، پیگولوسکایا، همانجا.
- ۴- این نام به صورت‌های القاس و القاسب نیز در منابع آمده است. در تذکره به شکل القاسب آمده است.
- ۵- این‌ها موضوعاتی است که شاه در تذکراتش بدان‌ها پرداخته است که در طی مقاله توضیح داده خواهد شد.
- ۶- محمدحسن خان صنیع الدوله، (اعتمادالسلطنه)، مطلع الشمس، مقدمه محمد پیمان، چ دوم، تهران، پیشگام، چ اول، ۱۳۶۲، صص ۱۶۵-۲۱۲. آخرین جملات چایی در آن بی‌عقل دانستن بایزید و عاقل دانستن سلیم است. طلب از مرد داناتی بکن، پند یکی فرمود با نادان....
- ۷- قاصرخان یکی از امرای دوره طهماسب بود. به قول خود شاه، او مردی «پرمرک و شیطان صفت و حيله‌باز و دروغ‌گوی» بوده است، که به جانب بغداد رفته و ابراهیم پاشا امیر سلطان سلیمان را تشویق کرده که سلیمان شاه را به حمله به ایران تحریک کند. تذکره، ص ۹۴.
- ۸- پیگولوسکایا، ص ۴۶۴؛ ثواقب، ص ۴۲.
- ۹- روملو، حسن بیگ، احسن التواریخ، به تصحیح عبدالحسین نوایی، ج ۲، تهران، اساطیر، چ اول، ۱۳۸۴، ص ۹۰۰.
- ۱۰- او در طی یک درگیری به ابراهیم پاشا پناه می‌برد و ابراهیم پاشا نیز سلطان سلیمان را تحریک به حمله به ایران می‌کند.
- ۱۱- روملو، ج ۳، ص ۱۴۲۴.
- ۱۲- روملو، همانجا.
- ۱۳- رویمر، ه، ر، تاریخ ایران در دوره صفویان (کمبریج)، ترجمه یعقوب آژند، تهران، جامی، ۱۳۸۰، ص ۶۵.
- ۱۴- براون، صص ۹۶، ۹۴.
- ۱۵- براون، ص ۹۴؛ ثواقب، ص ۴۲؛ بیات، عزیرالله؛ شناسایی منابع و مآخذ تاریخ ایران، چ دوم، تهران، امیرکبیر، چ دوم، ۱۳۸۳، ص ۲۷۲.

در جایی از تذکره، نسبت خود را به اولاد پیغمبر می‌رساند. بدین صورت که یکی از امیران شاه در نامه‌ای که خطاب به اسکندر پاشا حاکم روم (آسیای صغیر) که شورش کرده و فتنه انگیز شده بود، نوشته و او را از جنگ با اولاد حضرت سید المرسلین محمد مصطفی (ص) - که منظور خود شاه طهماسب است - برحذر می‌دارد (ص ۱۳۹). حاکم مذکور به قول طهماسب: چون «سلب سیادت» او می‌کرد و سیادتش را قبول نداشت، مورد حمله‌ی لشکریان شاه قرار گرفته و شکست می‌خورد (صص ۱۴۱ - ۱۴۰). او از این که علمای عثمانی بر مباح بودن خون اهالی دولت صفوی فتوا داده بودند، ناراحت بود و می‌گفت: «ما را که نماز و روزه و حج و زکات و تمامی ضروریات دین را می‌دانیم و به عمل می‌آوریم، ایشان چطور ما را کافر می‌دانند؟ حضرت رب العالمین میانه‌ی ما و ایشان حکم فرماید» (ص ۱۴۲). شاه به ادعای خود دوبار در خواب (در سال‌های ۹۵۷ و ۹۶۱)، قبل از صلح آماسیه آیه‌ی «فسیکفیکم الله و هو السميع العليم» را می‌بیند (صص ۱۴۳ و ۱۴۵) و مدتی پس از آن، صلح آماسیه در سال ۹۶۲ ق. بین شاه و سلطان سلیمان بسته می‌شود. در باب اعتقاد بسیار وی به استخاره همین بس که وقتی به «صلح» با دولت عثمانی استخاره می‌کند، در جهت صلح، گام‌های مؤثری برمی‌دارد (ص ۱۵۰).

### اهمیت تذکره شاه طهماسب

این اثر، می‌تواند در شناخت اقوام قزلباش و امرای عهد شاه طهماسب مؤثر افتد. همچنین احوال آنان را بازگو نموده و موضع شاه صفوی را در آن رابطه بیان نماید. نیز می‌تواند در ردیف منابع مستند تاریخی، حیات سیاسی ایران در عهد شاه طهماسب را روشن سازد. همه بر این امر اتفاق نظر دارند که تذکره چون به قلم خود شاه طهماسب است شخصیت، روحیه و طرز تفکر او را بهتر از هر منبعی روشن می‌سازد و از این نظر، مؤثرترین اثری است که بر جای مانده است.<sup>۵۱</sup> گزارش‌های وی در مورد حملات دولت عثمانی به قلمرو ایران و عوامل آن از مستندترین گزارش‌هاست. نیز طبق آن، می‌توان علل محافظه‌کار بودن شخصیت شاه طهماسب و هراس وی از روبرویی با سلطان عثمانی را فهمید. تذکره، علل تأکید شاه بر صلح آماسیه و تمدید آن و تحویل بایزید به دولت عثمانی را آشکار می‌سازد.